

مجید بر قبر آن سلطان شهید مواظب باشند و به هشت روز توقف کرده پس از بهشت برآمدند و ناچار عزم معاودت کردند و اضافه بر این مخارج یکهزار (۱۰۰۰) تومان در شیراز و شش هزار (۶۰۰۰) تومان در طهران به علما التفات رفت که از بابت رد مظالم و مصارف میرات و خیرات تصرف کنند و به هر ماهی هزار (۱۰۰۰) تومان به ارباب استحقاق عطا می‌رفت و پنجاه هزار (۵۰۰۰۰) تومان از مالیات ولایات بخشیده می‌شد و چندین هزار تومان به مصارف نقل و تحویل پیکر بی‌عدیل آن شهریار و الاتبار مصروف گردید و این امر مزید ناموس سلطنت و جلالت و نبالت و کفایت و کفالت شد:

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

انتیبه قاتلان

آقا محمد خان قاجار

و خداداد فراش و صادق گرجی و عباسعلی مازندری به تدریج در ممالک محروسه به دست آمدند و به انواع عقوبات هلاک و پاره پاره شدند و سوخته و افروخته گردیدند و از ممر تیغ آتشبار آبدار و آتش پر شرار به دوزخ شتافتند تا خردان بر بزرگان دلیری نکنند و چاکران برولی نعمت دست برنگشایند. مع القصة روزگار ناپایدار روزگار عمر و دولت آن شهریار گیتی ستان شهید را چنانکه مرقوم شد سپری ساخت.

صبا (ره)

فغان زین ستمکاره گوزپشت	یکی را نپرورد کا آخر نکشت
چراغی نیفروخت گیتی به مهر	که آخر نیندود دودش به چهر
مشو غافل از روزگار دو رنگ	که کس را به گیتی نماند درنگ
به بازیچه بس اختر تابناک	بر آرد به گردون در آرد به خاک
تو چون طفلی و آسمانت چو مهد	قضا جنبش مهد را بسته عهد
جلاجل مه و آفتابت کند	و زان جنبش آخر به خوابت کند
اگر داری از سنگ و آهن روان	به فرسائی از گردش آسمان
تو گر سنگی آن آهن سنگخاست	و گر آهنی سنگ آهن ریاست

فتح علی شاہ قاجار

در ذکر جلوس سعادت مأنوس

شهریار کامکار جوانبخت نایب السلطنه جهانبانی

فتحعلی شاه بن جهان سوز شاه حسینقلی خان بن سلطان شهید

محمد حسن خان بن فتحعلی خان قاجار قوینلو

بر تخت عمّ اکرم آقا محمد شاه سعید شهید طاب ثراه

اگر چه دارای اسکندریشان را بعد از استماع اخبار شوشی در دارالعلم شیراز جلوس علی الاختصار بر اریکه اقتدار اتفاق افتاد. و از آن سپس از فارس به عراق یاساق فرمود؛ ولی چون چمن مُلک از خس و خار وجود مفسدین و اشرار پرداخته و کارها به دلخواه ساخته شد، دولتخواهان اکمل جلوس مفصل را استدعا کردند. و از امارات اقبال آنکه روز عید نوروز سعید که هم عید صیام بود و حسب تعیین منجمین هرمس دانش جاماسب بینش در روز سه شنبه غره سؤال که عید فطر و نوروز عجم بود هفت ساعت و پنجاه و چهارده دقیقه از طلوع آفتاب [۱۳۵] گذشته، پادشاه آفتاب جمالی افراسیاب جلالی فریدون فر پرویز منظر چون مهر سپهر که بر طارم جلوه گر آید با اکلیل مرصع و بازویندهای الماس و شمشیر و خنجر جواهرآگین بر تخت سلطنت جلوه کرد.

و در حقیقت در یک روز سه عید فیروز به ظهور آمد، دوازده (۱۲) تن از شاهزادگان خُرد و بزرگ که تا هنگام جلوس آن حضرت که سال فرخ فال یکهزار و دویست و دوازده (۱۲۱۲ هـ. / مارس ۱۷۹۸ م.) بود برگردِ تختگاه پادشاه رخشنده تر از ستاره و ماه شرف حضور یافتند و امرا و وزرا و حکام و اکابر و اعیان بلاد ایران از آذربایجان و خراسان و عراق و فارس و خوزستان و طبرستان و گیلان و لرستان و کردستان سراسر جا به جا صف به صف با خنجرهای گوهرنگار و

پوششهای زرتار و خلاع گوناگون و تشریفات زیاده از چند و چون در حضور جلالت ظهور بایستادند و تا این غایت پادشاهی بدین حُسن و جمال و اعتدال قامت و صباحت منظر و مشگینی موی و رنگینی روی و شایستگی و برازندگی بر تخت جلوس نکرده، محاسنی مشک رنگ از حد خد تا کمر رسیده و ابروانی کمان‌وار تا بناگوش بر کشیده:

نظم

به رخسارگان چون سهیل یمن	بنفشه گرفته دو برگ سمن
دو نرگس سیه و ابروان پر زخم	ستون دو ابرو چو سیمین قلم
به بالای او در چمن سرو نه	چو رخسار او تابش پرو نه
به بالا به کردار سرو سهی	همش زیب و هم فر شاهنشهی
شهنشاه بنشست بر تخت زر	چو مهری که بفروزد از باختر
زبرجد طبق‌های پیروزه جام	چه از زر سرخ و چه از سیم خام
پر از مشک و کافور و پر زعفران	همه پیش بردند فرمان‌بران
شده تا بر افراخته چرخ و ماه	چنو شاه ننهاده بر سر کلاه

خطیبان خوش الحان خطبه تهنیت آغاز کردند، و فصحای طلیق اللسان نشید مدایح ساز نمودند، خاصه اخص فصحا و ملک شعرا جناب فتحعلی خان کاشانی که اجل من ان يعرف و اجل من ان یوصف است قصیده‌ای در تهنیت جلوس و تاریخ سلطنت میمنت ظهور معروض داشته است بعضی از مطلع و مقطع آن ایجازاً نگاشته می‌گردد:

مطلع قصیده

دو آفتاب کزان تازه شد زمین و زمان	یکی به کاخ حمل شد یکی به گاه کیان
یکی مباشر آثار سیر هفت افلاک	یکی مکاشف اسرار ربط چار ارکان
مطیع سیر یکی شد ظهور لیل و نهار	طفیل ذات یکی شد حدوث کون مکان
گزیده فتحعلی شاه آنکه نصرت بخت	به زیر رایت منصور او گزیده مکان
به گاه طالع میمون و صبح عید سعید	قدم به گاه کیان زد چو شاه کی دربان
نگاشت کلک صبا از برای تاریخش	«نهاد فتحعلی شه قدم به گاه کیان»
بعد از انقضای مجلس عید و جلوس سعید	به انتظام مهام لشکر و کشور اهتمام

تمام رفت و مناصب ارجمند به امرای بزرگ مفوض گردید، از اطراف و اکناف اخبار فتوحات بی‌کران همی رسید از آن جمله خبر ورود شاهزاده محمود خلف تیمور شاه بن احمد شاه افغان بود.

در ذکر ورود شاهزاده محمود بن تیمور شاه افغان و بعضی وقایع آن اوان

تفصیل این اجمال آنکه سابقاً نگارش یافته که تیمور شاه بعد از پدر خود احمد شاه بر مسند شهریاری ولایات متصرفه او استقلال یافت، برادران خود را در قلعه بالا حصار کابل محبوس داشت و شاهزاده همایون ولد خود را ولایت عهد داد و به قندهار فرستاد، و دو پسر دیگر خود محمود میرزا و فیروز میرزا را ایالت هرات و فراه و سبزار داد، شاهزاده زمان را که کهتر فرزندان بود ملتزم حضور خود می‌داشت و بیلاق و قشلاق خود را در بلاد کابل و پیشاور مقرر کرده بود.

و چون او در گذشت شاهزاده زمان از پایتخت پدر قصد همایون برادر مهتر و ولیعهد کرده او را مکشوف البصر کرد و در بالا حصار محبوس نمود، محمود میرزا که در هرات حکمرانی می‌کرد مطلع شد که شاه زمان قصد وی کرده و به سوی او همی پوید، قلعه و بنه هرات را به قلیچ خان تایمنی سپرده بیرون رفت که به مقابله پردازد. و چون متفطن شد که قلیچ را باطناً با شاه زمان راه ارادت کیشی است از رأی خطای خود آگاه گشته به هرات باز آمد و قلیچ در بر روی محمود بر بسته به ممانعه و مدافعه بر خواست.

پس از استیلای شاهزاده محمود بر هرات، قلیچ به نارین قلعه رفت و محمود به شهر آمد.

مقارن حال خبر در رسید که شاه زمان بنا بر توطئه و تمهید با قلیچ متحصن قریب به هرات شده، شاهزاده محمود عجزاً با یک برادر و دو پسر از هرات بیرون رانده به مشهد مقدس و از آنجا نیز در آمده، عریضه به حضور پادشاه و الاجاه کامکار حضرت سلطان فتح علی شاه قاجار نگاشته، ارسال داشته و عنوانش این بود که:

جز آستان توام در جهان پناهی نیست

و بعد چون همیشه درگاه خلائق پناه سلاطین صفویه ملاذ و ملجأ
سلاطین خوارزم و بلخ و بخارا و افاغنه و اوزبکیه بوده و اکنون نیز
امید ما بندگان بدین دولت جاوید عُدّت است، روی به درگاه جهان
پناه اعلی آورده‌ام و مستدعی شرف حضور و زیارت وجود مبارکم.

چون این عریضه از حضور پادشاهی بگذشت مراسله‌ای مشتمل بر تفقد و
الطاف و شوقمندی مرقوم و اسمعیل آقای مگری یاساول خاصّه دربار مامور و
فرامین به حکام کاشان و اصفهان و عرض راه مرقوم شده، او را در کمال احترام به
حضور طلبیدند.

و در روز یکشنبه بیست و هشتم رمضان که وارد طهران همی شد چراغ علی خان
نوائی که امیری سنجیده و دبیری فهمیده بود به منادمت و مصاحبت محمود میرزا
[۱۳۶] و فیروز میرزا و کامران میرزا ولد محمود رفته استقبال مورد ایشان را مشوقی
گردیده، چون جوار را قریب حاصل شد، حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتمادالدوله
و وزیر اعظم با جماعتی از اکابر و اعیان او را پذیره شدند و در عمارتی از عمارات
شاهی فرود آوردند. و امرا بدیدن آنها رفتند و ادبها به جای آوردند.

پس از روزی چند او را به حضور مبارک خوانده مورد تفقدات خاص پادشاهانه
فرمودند. پس از توقف ماهی در طهران مامور به سکونت کاشان شدند و اسدالله
خان ولد حاجی ابراهیم خان صدراعظم که حاکم کاشان بود حسب الامر اعلی به
مهمانداری و خدمتگزاری شاهزادگان پرداخت.

انتظام امور یزد و کرمان

و از واقعات این ایام انتظام امور یزد و کرمان بود. مجملاً اینکه در هنگام قتل نادر
شاه افشار و انقلاب اوضاع بلاد و دیار میرزا تقی نام بافقی به یزد آمد و حاکم نادر
شاه را بیرون کرده؛ و در این ایام گذشته که زیاده از چهل (۴۰) سال رفته بود از عهد
زندیه حکومت یزد با او بود، در دولت خاقان شهید خدمت می‌کرد، پسرش علی
اکبرخان به رسم رهانت و گروگان در رکاب شاه شهید بوده. بعد از آن واقعه هایل و

بازگشت اردوی شاهی به جانب طهران، حاجی ابراهیم خان عمداً او سهواً او را از عرض راه روانه یزد کرد. و چون او به نزد پدر خود تقی خان یزدی رسید و بعد از جلوس حضرت خاقان گیتی ستان فتحعلی شاه قاجار که همه حکام به حضور آمدند، تقی خان به مسامحه گذرانید.

و در این ایام حاجی تعهد کار او را برگردن گرفته برادر خود محمدحسین خان را به سرداری آن صفحات فرستاد. تقی خان، ابوالهادی خان فرزند خود را با پیشکش نمایان روانه دربار اعلی نمود.

و چون آقا علی شماعی در کرمان تصرفی داشت محمدحسین خان به انتظام و سرداری کرمان و عبدالرحیم خان برادر دیگر حاجی به حکومت کرمان مأمور شدند و آخر حکومت کرمان نیز با تقی خان یزدی شد و محمدحسین خان به حکومت کوهکیلویه رفته عبدالرحیم خان به دارالسلطنه آمد.

در ذکر خروج

محمد خان بن زکی خان زند در

اصفهان و شرح حال وی

بعد از واقعه لطفعلی خان زند و گرفتاری او محمد خان زند که از بنی اعمام کریم خان وکیل بود فرار کرده به نواحی بصره و بغداد گریخت و در کمال فقر و استیصال در آن حدود گمنام بود. پس از شهادت خاقان مغفور قاجار در شوشی و فتنه صادق خان شقاقی و عزیمت خاقان گیتی ستان به مدافعه وی و انتظام آذربایجان، محمد خان زند با شرمه الوار مستمند به ولایت کوهکیلویه آمده، الوار صحرائی و کوه گردان شولستان ممسنی که به سرقت و راهزنی معروفند با خود متفق کرده بر سر کازرون رفته هزیمت یافته، به سمت بم و نرماشیر گریخت. و بعضی از افاغنه و زندیه برگرد وی فراز آمدند و از آن حدود متواری به سوی عراق روی کردند. و هر که در آن عرض راه آنان را می دید می گفتند: ملازمان پادشاه ایرانیم و به طهران می رویم تا با یکصد (۱۰۰) سوار الوار و زند به عراق رسیدند، چون اصفهان را حصار نبود و حاکمی مستقل نداشت بی خبر هزیمت تسخیر آن شهر کردند. و

نواب شاهزاده حسینقلی خان ثانی برادر خاقان کامکار در شیراز کمال جلادت داشت، و حکومت اصفهان در این ایام با حاجی محمد حسین خان اصفهانی بود و او نیز به عتبه بوسی حضرت خاقانی روانه دارالسلطنه گشته برادر کهنترش رمضان- علی خان نام به نیابت و وکالت او در اصفهان می‌زیست؛ ولی اقتدار و اختیاری کامل حاصل نکرده بود، لهذا محمدخان زند که استحضاری از کار داشت با خانزادگان زندیه، رستم خان ولد اکبر خان برادرزاده اش و نجف خان زند که در کمال شجاعت معروف بود و جمعی دزدان سرقت پیشه الوار و افغان و طوایف مختلفه نادان در خارج قلعه قدون کراج بار نزول افکند، و از آنجا تا شهر اصفهان همانا یک فرسنگ و نیم مسافت است.

و رمضان علی خان از سوء اتفاقات در آن روز به قریه خراسکان می‌رفت و گرفتار همراهان محمد خان شد و محمد رحیم خان دیگر برادرش راه نورد وادی تدبیر گشت. محمد خان زند وقوع این اتفاقات را محمول بر اقبال خود شمرده رمضان- علی خان را برداشته به سعادت آباد آمد و به اصفهان استیلا یافت و میرزا عبدالوهاب مستوفی اصفهان را به ولایت حاکم کرده به اخذ اموال تجار پرداخت، تا کار محمد خان زند به جایی رسید که دو هزار (۲۰۰۰) کس جمعیت و سپاهی بر گرد او اجتماع کردند و فوجی را به سرکردگی رستم خان زند به سمت جزو مورچه خورت فرستاد، و یوسف بن حاجی سلیم جزئی را در محل مذکور کدخدای کرده تفنگچی فراهم آورده، سر راه را گرفته کمین‌گاه کردند و کار زندیه پربشان دیگر باره در اصفهان جمعیتی یافت.

و این اخبار در هنگامی که حضرت خدیو قاجار عزیمت انتظام امور بلاد آذربایجان فرموده بود و گوشمال صادق خان شقاقی و جعفر قلی خان دنبلی خوئی بیگلربیگی کل ممالک آذربایجان و محمد قلی خان افشار ارومی که بیست هزار (۲۰۰۰۰) کس فراهم و با یکدیگر معاهده و مواحدت گزیده بودند در نظر داشت به عرض اقدس رسید.

و مقارن این حال امیر کبیر اعتضادالدوله سلیمان خان قاجار را با دوازده هزار (۱۲۰۰۰) کس به سرداری آذربایجان مامور فرموده بود، چون این خبر وحشت اثر به عرض عاکفان حضور حضرت شهسوار کامکار و خدیو نصرت آثار فتحعلی شاه

گیتی ستان متخلص به خاقان رسید، دریای غضب قیامت [۱۳۷] الهبش به تموج در آمد، چین در ابرو در افکنده جماعتی را از دلیران مردبند به دفع طاغیان زند مامور فرمود.

و از خوانین والامقام فاجار حسینقلی خان دولو و مهرعلی خان داشلو و الله ویردی خان عزالدینلو و حسین خان فاجار قزوینی قوللر آقاسی سرکار والامقدار را با جمعی از دلیران جنگجوی آتش خوری رکابی به مدافعه خونین زندیه مأمور فرمود، به عباس خان گلپایگانی و ایمانی خان فراهانی مناشیر قدر قدر نگارش رفت که در مورچه خُرت با دسته‌های خود به حسین خان فاجار قزوینی ملحق شوند.

بعد از چهار روز توقف چون از آنان اثری به ظهور و صدور نیوست، سردار دلیر حسین خان قزوینی با یکصد سوار (۱۰۰) از غلامان خاصه که با وی حاضر بودند عزم جزم کرده ابراهیم کالدونی که از کدخدایان اصفهان بود به استمالت رئیس جَزُ که سلیم نام داشت روانه کرد، او نیز با مخالفان مؤالفت گزید. قوللر آقاسی تهور به کار برده با غلامان مذکور در حوالی قلعه مسطور با رستم خان زند که پانصد (۵۰۰) سوار داشت به مقاتله پرداخت، حاصل حسین خان غلامان خود را سه دسته کرده تیپی را به الله ویردی خان فاجار و تیپی را به صفی یارخان کُردبچه داد، و صفی را با خود برداشته تقدم به محاربت او کرده، رستم خان زند تیپ کُردبچه را برداشته در قفای او تاخت، حسین خان با دو تیپ دیگر بر سه تیپ رستم خان زده و آنها به هزیمت رفتند و به جانب اصفهان گریختند.

و هنوز محمد خان زند از این کار اطلاع حاصل نکرده بود و در باغ سعادت آباد به عیش اشتغال داشت که حسین خان با هفده (۱۷) سوار جرار به عمارت مذکور رسید و درهای سعادت آباد را مسدود کرد. و مقارن این حال ایمانی خان فراهانی در رسید و به حفظ دری از دروازه‌های عمارت مشغول شد و محمدخان بر او حمله کرده از در بدر رفت و به سوی بخیاری گریخت. و رستم خان نیز بعد از اطلاع بدان سوی افتاد، و نجف خان زند را بختیاران گرفته به حضور حضرت شهریار کامکار آوردند. و او را در دهان خمپاره طعمه کردند او نیز او را رد کرده به هوا افکند و جمعی را سر بریدند.

و محمدعلی خان فاجار قزوینلو از دربار حضرت شهریار به مؤاخذه و مصادره بلکه

قتل عام مفسدان اصفهان رفت؛ و جناب امام جمعه و جماعت عراق آقا میر محمدحسین اصفهانی و آقا میرزای مدرس از صفهان به طهران آمدند و به شفاعت ایشان اهالی عراق معفو شدند.

ذکر حرکت پادشاه جم جاه سلطان بزرگ فتحعلی شاه ترک به جانب آذربایجان و واقعات آن سامان

چون مکشوف و معروض شده بود که صادق خان شقاقی، جعفرقلی خان دنبلی خوئی را که از جانب شهریار قاجار فتحعلی شاه، بیگلربیگی آذربایجان شده بود فریفته و با خود در مخالفت موافقت داده و محمدعلی خان افشارحاکم ارومی نیز ثالث ایشان شده و بیست هزار (۲۰۰۰۰) کس فراز آورده سر به عصیان و طغیان بر کشیده‌اند، پادشاه کامکار امیر کبیر اعتضادالدوله سلیمان خان را با دوازده هزار (۱۲۰۰۰) سوار جرّار روانه فرموده و موبک نصرت کوبک شاه کشورستان در روز پنجشنبه غره ذیحجه الحرام با حشمت و ابهتی تمام حرکت به جانب آذربایجان را ممصم گردید، و در خارج قزوین نزول اجلال اتفاق افتاد.

عمال گیلان به رکاب بوسی آمده مرخص شدند، مصطفی قلی خان کرمانشاهی و خوانین اردلان با سواران ساخته ملتزم رکاب شدند، آقاخان قوینلو به حکومت سریند و سیلاخور مفتخر گردیده روانه شد، و عیداضحی به مبارکی و میمنت بگذشت. و بعد از فراغت از لوازم عید سعید اردو به زنجان تزیین بخشید و کوچ عبدالله خان حاکم خمسه به طهران ارسال شد.

و به تدابیر و نصایح اعتضادالدوله سلیمان خان قاجار سردار آذربایجان پیغامهای نرم و درشت و تهدیدات و مواعید تلخ و شیرینش فی مابین خوانین ثلثه اختلاف و افتراق وقوع یافت. جعفرقلی خان به خوی رفته و محمدقلی خان به ارومی و صادق خان به رکاب بوسی پادشاه گردون بارگاه عزیمت کرده، در نیک پی شرفیابی حضور دریافته بقایای جواهرات را که هنوز در نزد خود داشت به خازنان

دربار شهریار جرم پوش سپرد.

و اردوی بزرگ عزیمت ارومی کرده در راه به واسطه آب بسیار و گم کردن معبر زحمت بی شمار کشیدند و در درّه هشتروند اسب و استر بسیاری غریق و سقط شد. و در ایام ورود ساوجبلاغ مکرری شرح حال محمد قلی خان افشار ارومی معروض و مشهود رأی امنای دولت علیه شهریار جم اقتدار گردید.

اجمالش اینکه خان مشارالیه به دمدمه و افسون صادق خان کاذب و جعفر قلی خان دنبلی بخار غرور و نخوت در کاخ دماغ راه داده و پای در جاده خطا و غلط نهاده، طالب شهریاری آذربایجان گردید. و چون خبر طغیان خوانین زندیه را در عراق شنید فرصت غنیمت شمرده با خوانین مذکور معاهده کرد، بعد از اطلاع از هزیمت محمدخان زند و نکبت آن مدعیان بی مایه و عزیمت سپاه پادشاه جم جاه به جانب آذربایجان و سرداری اعتضادالدوله سلیمان خان چنانکه مسطور شد، جعفر قلی خان و صادق خان از او بریدند و جدائی گزیدند. و چون حسینقلی خان افشار ارومی برادرزاده وی منکر افعال و اعمال ناصواب او بود از او گسیخته به حضور حضرت سلطانی آمده شرف قبول یافته قبل از اعتضادالدوله به مدافعه و مناصحه عم خود به جانب ارومی مأمور شده بود.

و محمدقلی خان به تقلید و اقتضای سپاه [۱۳۸] نصرت لوای پادشاهی شش هزار (۶۰۰۰) سپاه آراسته، چون تفنگچیان دارالمرزی غالباً پشمینه خشن چوخا پوشیدندی و ترکان این طایفه را قراچوخا نامیدندی، او نیز گروهی را بدین جامه آراست و چنین نام نهاد. و همچنین جمعی را زنبورکچی خوانده به لباس و کلاه مخصوص زنبورکچیان پادشاهی مکلا و ملبس کرد. و زمانه بر کردار او خنده همی زد و او را به بعد آمال و قرب آجال وعد و وعید و بیم و امید همی داد، بیچاره نمی دانست که خورشید عمرش قریب به غروب و مهتاب اهتزاز ریح آلام و کروب خواهد بود. و از سوء تدابیر خام عاقبت و خیم ناتمام یک نفر غلام چون ماه تمام از اهالی گرج که گوهر حُسن و صفا را درج بود به پاشای بغداد هدیه فرستاد و استدعای استمداد کرد و پاشا کلا و حاشا پاسخ داد.

و مقارن این حال طنطنه تهاجم توپهای آهنین و غلغله تقادم دلیران رزم گزین در اهالی آذربایجان انین و حنین در افکند و خبر قرب جوار سردار قاجار اعتضادالدوله

سلیمان خان، محمد قلی خان افشار را در تنگنای و مضیق ضجرت و خشیت فشارشی سخت داد، اگر چه قصد استقبال و مقابله کرده بود به استعجال و مسارعه به شهر رجوع کرد از شهر نیز برآمده سه فرسنگ راه برید که مفری جوید، برادرزاده اش حسینقلی خان افشار که جوانی دانا و شجاعت کردار بود با سه هزار (۳۰۰۰) کس بدو رسید و سر راه وی را ببرید، سد طریق وی و آن فریق شد تا ممانعت به مخاشنت انجامید. محمدقلی خان ناچار به شهر و حصار بازگشته شهر را نیز ترک و متحصن در ارک گردید و فی الواقع محصور بلکه محبوس و حسینقلی خان به اخذ و گرفتاریش مأمور شد.

و میرزا رضاقلی منشی الممالک نوائی که از امنای دولت و وزیرای حضرت خاقانی بود به جمع و ضبط اموالش رفت که مضبوط کرده و اشرف خان دماوندی به کوتوالی قلعه ارومی مأمور و روانه شد، و موکب گردون کوکب پادشاهی بر اثر او چون شاهین که به صید عصفور پرواز کند با افواج دریا امواج بی کرانه تصمیم رأی به تسخیر ارومی فرمود. بعد از وصول به شهر محمدقلی خان را گرفتند و به مؤاخذه و مصادره اموال در اضعب حال گرفتار شد. و خاقان گیتی ستان در ارک ارومی نزول فرمود و محمدقلی خان و عیال او را به طهران بردند و ایام عمر دولتش سپری شد و امیر صداقت سیر حسینقلی خان بیگلربیگی ارومی و همشیره محترمه اش از محرمان حرم همیون اعلی شد.

چون اخبار فتح ارومی انتشار یافت خوانین و امرای آذربایجان عریضه نگار و خدمتگذار شدند و پیشکشهای لایقه و هدایای رایقه انفاذ دربار شهریار گردون وقار داشتند. جواد خان قاجار زیادلو حاکم گنجه و شیخعلی خان صاحب اختیار قبه و دربند سر بر خط عبودیت نهادند و گرگین خان پسر اریکلی خان حاکم گرجستان متوهم شده به اظهار ارادت سعادت یافت و عریضه نگار گردید.

ذکر عریضه

گرگین خان بن اریکلی خان والی تفلیس و وقایع دیگر

مضمون عریضه گرگین خان بن اریکلی خان گرجی این بود که:

چون پدرم با وصف کهن سالی نادانی کرده با خاقان سعید شهید سرکشی آغاز نمود، دید آنچه دید و کشید آنچه کشید که قریب بیست هزار (۲۰۰۰۰) کس از مرد و زن شهر تفلیس در معرض اسر و قتل و هتک در آمدند و هدم و هلک تمام در این ملک روی داد:

گر پدر سنگ بود من گهرم

و از قرار تواریخ سابقه و آثار دولت صفویه می دانم که تفلیس از اجزای ایران و متعلق به سلاطین کشورستان قزلباشیه است، و من خود را از چاکران و متعلقان دولت قوی شوکت علیه عالیه ایران شاه می شمارم و خود را حاکمی و مرزیانی از خاقان عصر می پندارم؛ و مترصد و منتظر رجوع خدمات آن حضرتم.

چون فرستاده و پیشکش گرگین خان به حضور آمد مخلص و خورسند باز گردید، و منشور عطفوت به نام او شرف صدور یافت^۱.

و موکب همیون در هیجدهم محرم از ارومی به صوب خوی نهضت گزیده در سلماس نزول یافت، پس از سه روز توقف از آن مکان نزهت اساس نهضت گزین و در یک فرسنگی خوی وارد گردید. و امیر کبیر اعتضادالدوله سلیمان خان که منقلای لشکر قیامت حشر و در ظاهر خوی اوتراق کرده بود، اردوی خود را در آنجا گذاشته به حضور حضرت پادشاه سکندر حشم سلیمان خدم آمد.

۱. پس از وفات هراکلیوس پسرش ژرژ دوازدهم که ایرانیان او را به نام گرگین خان می شناختند جانشین وی شد. ژرژ برخلاف پدر هنوز دل به جانب ایران داشت و چون نمی خواست با ایرانیان به جنگ بایستد خود را مطیع دربار ایران خواند، اما فتحعلی شاه به جای آنکه از این پیشامد حُسن استقبال نماید و به ژرژ روی خوش نشان دهد از روی غرور و نادانی خواستار آن شد که ژرژ یعنی گرگین خان پسر ارشد خود را به رسم گروگان به تهران بفرستد. این امر موجب شد که گرگین خان یکسره از ایرانیان ببرد و به روسیان روی آورد. (تاریخ ایران و جهان، تألیف دکتر عبدالحسین نوائی، تهران: هما، ۱۳۶۹، ۳۱/۲).

در بیان حالات اولاد احمد خان دنبلی حاکم خوی و اختلاف ایشان و مخالفت جعفر قلی خان و صداقت و ارادت حسین خان و حکومت و خدمت او

سابقاً نگارش یافت که در اواخر دولت خاقان شهید حسین خان بن احمد خان دنبلی حاکم خوی و سردار آذربایجان به سعایت برادر کهنترش جعفر قلی خان در دارالخلافت طهران محبوساً می‌زیست، و در اوقاتی که نفاق و خلاف محمد قلی خان ارومی و جعفر قلی خان دنبلی به وضوح پیوست، خاقان گیتی ستان حضرت فتحعلی شاه قاجار، امیر کبیر اعتضادالدوله سلیمان خان را به سرداری آذربایجان و حسینقلی خان مشهور به حسین خان مذکور را مرخص و مخلع و به حکومت بلده خوی مفتخر و مأمور فرمود و تبریز و قراجه‌داغ را نیز بر ولایت او بیفزود. و چون جعفر قلی خان تاب مقاومت و ثبات نداشت لوای فرار به جانب ولایات بایزید و سرحدات روم برافراشت. بسیاری از ایلات دنبلی را نیز طوعاً او کرهاً به آن حدود برد و حسین خان در مراکز حکومت خود استقلال تمام [۱۳۹] حاصل کرد.

درین ایام که اردوی حضرت اعلیٰ به جانب خوی مرحله پوی بود امیر بی‌نظیر مذکور به قدم ارادت پیش آمده به رکاب‌بوسی پادشاه و الاجاه شرف سعادت یافته در باغ دلگشای خوی که روضه رضوان را از شرمش خوی بر روی سزاست و مقرّ نزول شهریار قاجار گردید، خدمات بسیار به ظهور آورد، چندین هزار تومان از نقد و غرایب نفایس و بافته‌های رومی و فرنگی سوای چندین قطار اشتر و استر پیشکش از حضور گذرانید، و دقیقه‌ای از دقایق بذل و میهمان‌داری و مهربانی با امرا و اعظام مهمل نگذاشت، همه را خورسند و خوشنود نمود.

و سه هزار (۳۰۰۰) نفر در رکاب شهریار قاجار در آن دعوت حاضر و میهمان خان معزی الیه شده بودند، از هر گونه اسباب و لوازم ضیافت همه را آماده کرده بود، و اگر به توصیف این باغ و میزبانی بسطی رود، عنان ادهم خامه در میدان نامه از دست بیاورد. بعد از اتمام و انجام این طوی ملوکانه به خلعت خاص معزز و

مفتخر گردید.

و چون بعضی اخبار از جانب عراق و فارس رسید، موکب همیون شهریار فتنه‌نشان عزیمت مراجعت دارالخلافه فرمود. و از جمله واقعات این ایام اتمام کار محمدخان زند بود که در ارومی معروض افتاد و مجملی از آن وقایع مسطور می‌گردد.

در بیان تتمیم کار محمد خان زند و اتمام حال او و بعضی واقعات این سال

چنانکه معروض شد محمدخان زند از اصفهان فرار کرده به لنجان و سمت بختیاری افتاد و به سیلاخور و بروجرد رفت، نظر علی خان باجلان ولد طهماسب خان او را گرفته مقید کرده بنی عمّش بی خبر بر سر او آمده و آن نامقید را از قید رها کرده با خود ببرد. دیگر باره محمد خان به کوه گرد سه فرسخی بروجرد رفته الوار بر گردش اجتماع کردند، دزدان کوه گرد را سالاری به دست افتاده، از اطراف به جانب وی تاختند و او را امیر خود ساختند، باجلان و بیرانه وند [= بیرانوند] نیز با وی وفاق جستند.

و از جانب اولیای دولت پادشاهی به محمدخان قاجار حاکم ملایر و عباس علی آقا صاحب اختیار نهند و حسن خان فیلی والی لرستان و تقی خان بروجردی ارقام قضا نظام صادر شد که در دفع و ازاله او تعلّل و تسامح نورزند. خوانین مذکوره سوای حسن خان فیلی که به سببی بدیشان ملحق نشد از هر جانبی به بروجرد رفتند و به سقناق محمدخان روی نهادند، و روز و شبی چند فی مابین طرفین جنگهای شدید ظهور یافت و تقی خان گلوله خورده بیم آن بود که سپاه سلطان کامکار تفرقه یابند. دلیران قاجار به ثبات و ایستادگی گزیده، حمله‌های قوی بر الواریه بردند و جمعی از آن گروه ضلالت پڑوه بکشتند باز محمد خان زند گریخته به کوهسار پنهان شد.

محمد ولی خان قاجار با دوازده هزار (۱۲۰۰۰) پس از چندی به جستجوی او

رفته دیگر باره آن زند خونخواره لشکری گرد آورده، به مقابله آمده و کاری ندیده عزم شیبخون نموده، از آن نیزگرهی نگشاد. مع هذا این مرد جسور سخت عنصربه که دل از جان بر گرفته بود در شبی تیره با جماعتی خیره، خود را بر اردوی محمد ولی خان قاجار زده محاربتی سخت کرد.

و سردار قاجار تأمل نموده در محاربت و مضاربت تحمل فرموده، هنگام صبح که سپهدار خورشید از سنگر و مطریس افق رایت ظفر آیت اشعه برافراشته به عرصه و پهنه ظهور جلوه گری کرد، محمد ولی خان قاجار با دلیران رزم شعار از مورچل و سقناق عزم رزم کرد، مانند شهبازان صید جو که از او کار به اصطیاد عصفیر پرواز نمایند، به جنبش در آمدند، و سپاه الواربه پراکنده شدند و از طیران طیور سه پر یعنی خدنگهای جان شکار چون مرغان و طیور بسمل پراکنده آمدند، علی هذا محمد خان زند که دیوی تنومند و مردی مردبند بود سر راه بر جنود جزار غیر فرار بریست، و فتوری در سپاه افکند، مجدداً جمعی از سپاه محمد ولی خان قاجار به معاونت و استظهار سپاهیان مقرر شدند، در کار بردن نیزه های دراز کوتاهی نکردند و در امطار عقابان خدنگ مسامحت نمودند:

مؤلفه

شد از خون زمین سر بسر آبگیر هوا همچو جوشن شد از زخم تیر محمد خان زند و رستم خان و علی خان بن موسی خان و تنی چند از اعاظم طایفه زند فرار بر قرار برگزیدند به عزم بصره و دزیول شتابان شدند. ملک میرزا خان خزل که به حکم پادشاه جم جاه ایران با سیصد (۳۰۰) تن در آن حدود محارس و محافظ بود، سر راه بر آن سران گرفته ایشان را اسیر و مأخوذ نمود و به کارکنان دربار جلالت آثار اعلام و اخبار کرد، از جانب کارگزاران دولت قاهره به حسن خان فیلی که زندیه از عشایر آن طایفه بوده اند حکم محکم صادر شد که آنان را مکفوف البصر کرده به دارالسلطنه فرستند. و این معنی یکی از دقایق مصالح امور سلطنت بود و لا یخفی لطفه. و تحقیق این واقعات چنانکه مذکور شد در سفر آذربایجان و شهر ارومی معروض رأی امنای دولت دارای ملک آرای گیتی ستان حضرت فتحعلی شاه قاجار گردید.

[وفیات]

و از جمله وقایع این سال خیریت مآل آن است که از فضلا و مجتهدین طبقه امامیه اثنی عشریه جناب آقا سید مهدی طباطبائی بروجردی المقلّب به بحر العلوم رحلت یافت و سنین عمر شریفش به پنجاه و هفت (۵۷) سال امتداد یافته بود. و وی عالمی فاضل کامل است و در ضمن ذکر حال فضلالی معاصرین دولت ابد مدت قاجاریه [۱۴۰] مجدداً مذکور و مسطور خواهد گردید.

و از شعرا ملا حسین رفیق اصفهانی در این سال درگذشت^۱.

و از عرفا و سادات و مشایخ عهد: معصومعلی شاه هندی دکنی^۲ مرید شاه علی رضای دکنی نعمة اللهی سعادت شهادت یافت؛ و هکذا نور علی شاه اصفهانی در موصل رحلت کرد.

[تلافی مافات در

سایه قدرت]

و خاقان فلک شأن قاجار به احضار چاکران صداقت شعار زمان دولت خاقان شهید مایل گردید. محمد هادی خان والد مؤلف این نامه که در اوایل سفر شوشی

۱. اعتضادالسلطنه او را سازندرانی و مقیم اصفهان یاد می‌کند و می‌نویسد: ملا حسین سازندرانی از علمای دارالمرز مستغنی التحصیل شده روی به اصفهان آورد و آقامحمد بیدآبادی را شاگرد و مولانا میرزا ابوالقاسم مدرس را تلمیذ کرده ... در سنه ۱۲۱۳ به عالم عقیبی شتافت، گاهی ... سخن منظوم می‌فرمود و تخلص به اسم مرقوم می‌داشت. (اکسیرالتواریخ، ۵۶).

۲. معصوم علی شاه دکنی از درویشان نعمت اللهی در زمان کریم خان به فارس آمد و به سعایت مشرعین، کریم خان او را از شیراز اخراج بلد کرد. وی از آنجا به اصفهان و تهران و پس از مدتی به عتبات رفت و در بازگشت از عتبات در کرمانشاه گرفتار و در قره‌سو غرق شد. به روایت اعتضادالسلطنه: آقامحمدعلی بن آقامحمدباقر بهبهانی که از علمای ظاهر بود، آن برگزیده قادر را ساحر و کافر خوانده حکم به حبسش صادر کرد، بعد از چندی به نیروی اعتمادالدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی دستور خسرو ایران و به امداد مصطفی قلی خان بن الله قلی خان زنگنه حاکم کرمانشاهان آن بحر عرفان را در رود قره‌سو غرق کردند به عقیده جمعی آقامحمدعلی آن ولی را در باغ عرش برین شهید و همان جا ناپدید کرد (اکسیرالتواریخ، ۶۲).

متوحشاً از خاقان مغفور شهید فرار کرده به شاهزاده عبد العظیم و از آنجا با عیال به عتبات عالیات رفته مجاورت و اعتکاف گزیده بنا بر قدمت خدمت و سبقت ملازمت به حضور حضرت اعلیٰ خواند و به ریش سفیدی علمه جات خلوت منصوب شد. و در آغاز ایالت و فرمانروائی شاهزاده حسینعلی میرزا به صاحب جمعی و تحویل داری کل متوجّهات فارس مستقلاً مأمور گردید.

و از جمله حالات او اینکه بعد از فرار از شهریار سعید شهید قاجار به عتبات عالیات عرش درجات و یورش آن سلطان بزرگ به قراباغ و شوشی و شهادت آن شهریار او در بغداد توطن کرد. همانا از اسپان ترکی نژاد وی را مرکبی خاصه بوده، محمد آقای دیوان افندی پاشای بغداد آن را به بهای رخیص بیع خواست و وی رضان داد تا کار به تهدید و وعید و تطاول رسید و آخر اسب معروف را به بهائی قلیل بردند و بدو پیامی رفت که هرگاه توانی مکافات و تلافی کن، او نیز ناچار به اصطبار گذرانید.

چون به حضرت اعلیٰ آمد و مقرب مخصوص شد از جانب سلیمان پاشا وزیر بغداد، محمد افندی مذکور سفیر شده به ری اندر آمد، چاکران والد مؤلف او را بشناختند و در روز شرفیابی حضور پادشاه گیتی پناه که در میدان دربار سعادت پیشکار فرود آمد، اسب سواری وی را بگرفته به اصطبل ولی نعمت خود بردند و محفوظ بداشتند. چون از حضور بازگشت پیاده ماند و مرکب خاصه خود ندید، پس از تحقیق معلوم شد که چنین شده و شرح حال به پادشاه بی همال عرضه کرد و از حقایق این کار پژوهش رفت.

والد مؤلف معروض داشت که: با من در بغداد چنین سلوک نمود و گفت که: در هر وقت که تو را قدرتی باشد تلافی کن، اکنون تلافی کردم. پادشاه گیتی پناه این کار پسندید و بر روی او بخندید و سفیر بغداد دو برابر بهای مرکب برده او داد و واپس گرفت و ازین عمل متنبه شد که دیگر با ملازمان حضرت خلافت خلاف انصاف نورزیده جلافت ننماید.

و از جمله سوانح این ایام طغیان نواب شاهزاده حسین قلی خان ثانی برادر حضرت پادشاه جم جاه گیتی پناه فتحعلی شاه قاجار و الاتبار بود که ناچار نگارش خواهد یافت تا معنی الملک عقیم بر رأی عقلای صحیح المزاج غیر سقیم واضح و